



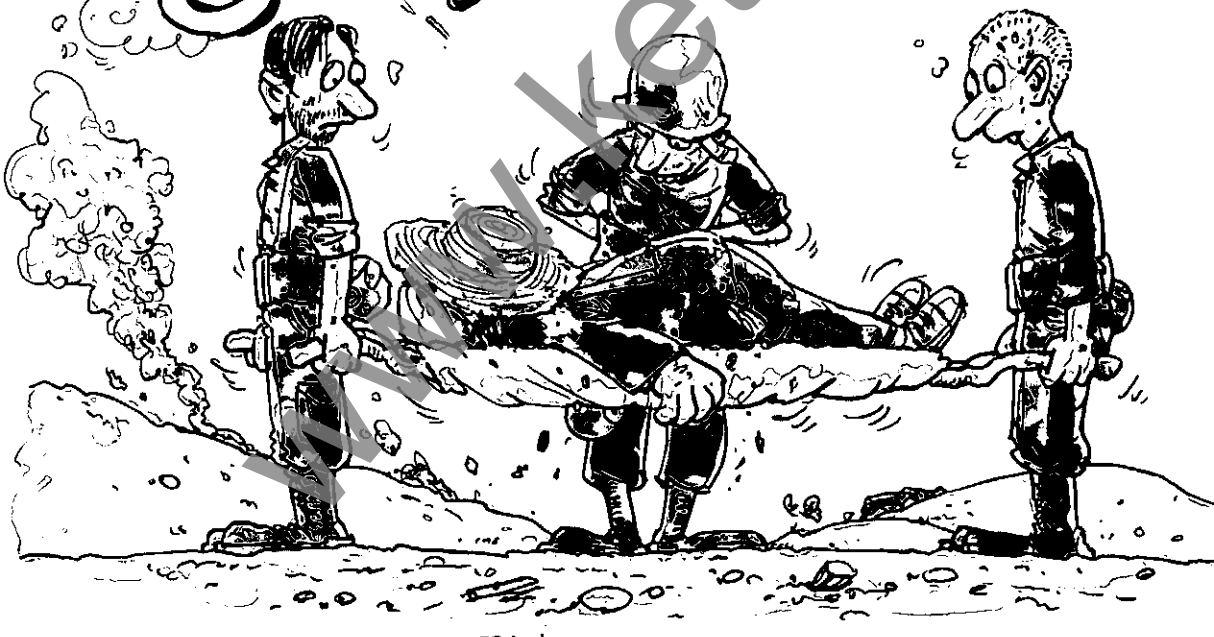
تصویر به نماز: مسعود کشمیری

دار و دسته دارغالی

نویسنده: اکبر صحرایی

مجموعه آثار

پراکنده در بیستی



انتشارات سوره مهر (وابسته به حوزه هنری)



دفتر طنز حوزه هنری

برانکارد درستی

دار و دسته دارعلی (جلد ۳)

اکبر سعیدی

چاپ، صحافی و لیتوگرافی: ویژه پرداز اندیشه - چاپ اندیشه

چاپ اول: ۱۳۹۲

شماره ها: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۷۹۰ تومان

شابک دوره: ۹۸۷-۶۰۰-۱۷۵-۵۶۸-۱

شابک ج ۲: ۹۸۷-۶۰۰-۱۷۵-۵۶۸-۲

نقل و چاپ نوشته ها منوط به اجازه ی رسمی از ناشر است.

سروشنامه صحرائی اکبر ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدید آور: برانکارد درستی / اکبر صحرائی (به

سفارش دفتر طنز حوزه هنری

مشخصات نشر: تهران، شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۱۲۴ ص.

شابک دوره:

ISBN:978-600-175-565-1

شابک ج ۲:

ISBN:978-600-175-568-2

وضعیت فهرست نویسی: فیا.

پادداشت: طنز فارسی

موضوع: طنز فارسی --

موضوع: ادبیات فارسی -- تاریخ و نقد

شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، دفتر طنز

شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر.

رده بندی کنگره: PIR ۱۳۹۱ ب ۲ ۴۹۵۵۶ ۸۲۲۳

رده بندی دیویی: ۸۵۷/۶۲

شماره کتاب شناسی ملی: ۲۷۵۲۹۶۷

نشر: تهران، خیابان حافظ، خیامان رسنه بلاک ۲۳

سندوق دستی:

۱۵۸۱۵-۱۱۴۴

تلفن: ۶۱۹۴۲ سامانه پیامک: ۳۰۰۰۵۳۱۹

تلفن مرکز یختن (بج خط) ۶۶۴۶۰۹۹۳ فکس ۶۶۴۶۹۹۵۴

www.iricap.com

هووی ملت! رد شدن هر نوع خواننده از داستان‌های دار و دسته من
قدغنه! شرایط واسه هر دو دسته، خواننده کم‌حوصله و پُر‌حوصله،
حسابی جفت و جوره. کم‌حوصله‌ها از هر جای کتاب عشقشون
کشید داستانی انتخاب کنن و بخونن. البته، پُر‌حوصله‌ها با خوندن کُل
مجموعه اجازه ورود به ماجراهای تودرتو رو پیدا می‌کنن قربون.

فہرست

برانکار درستی	۹
شیخ نفتی	۱۳
اسیرکشی	۱۹
مرادکلمب	۲۵
قتل بین المللی	۳۱
قذافی نوات	۳۵
کیمین مجنون	۳۹
یک شیفت چن، یک شیفت آدم	۴۵
الف بچہ	۵۱
طعمہ آبی و قرمز	۵۵
تونل فرعون	۵۹
نفرین نُقلی	۶۵
قبرگن	۷۱
نمازشکن	۷۷
کلاغ پیر	۸۳
رئیس دوقلی	۸۹
شام آخر	۹۵
اورژانس قاطری	۱۰۳
طایفہ کشی	۱۰۹
جنگ بازی	۱۱۵
چاقوی بلال	۱۲۱
ناشناس	۱۲۵
واقعہ	۱۳۱
سہ شرط حوری	۱۳۷

برانکارد در بستی

گرمای ظهر، دو امدادگر با برانکارد تلوتلو می‌خوردند و هیکل گنده مراد را، عین اسباب
گران قیمت خانه، هِن و هِن، می‌آوردند: «آقایی که خودم باشم، باید برسم به داد این
بیچاره‌ها.»

از سنگر روباز تو دل خاکریز که پایین می‌آیم، ات و لو می‌روم و انگار کدو قل
می‌خورم پایین و صدای جرّ خوردن خِشتکم را می‌شنوم: «موقعیت هر لحظه تغییر
می‌کنه.» گرد و خاک لباسم را می‌تکانم و عین پنگوئن، کوتاه کوتاه، قدم برمی‌دارم و
جلوی برانکارد را می‌بندم.

- قربون، ایست!

زُل می‌زنم به امدادگر جوان موسیاهی که از چپ فرق باز کرده و کجکی روی
پیشانی‌اش ریخته. می‌گویم: «بذارینش زمین.»
امدادگر نوجوان عقب برانکارد، با کَلّه تراشیده، پلکِ خاک گرفته‌اش را باز و بسته
می‌کند.

«از کجا فهمیدی برادر؟!»